

ما می گوئیم:

۱. حضرت امام به استدلال مذکور پاسخ داده اند:

«وفیه ما لا یخفی علی المتأمل، فإن «التمثیل» لیس مطلق التقطیع إرباً إرباً. بل «التمثیل» هو ایقاع التقطیع المذكور تنکیلاً. وما ورد فی بعض الروایات من أن: «حلق اللحی من التمثیل» فهو أيضاً یلمح إلی ما قلنا؛ فإنّ أولى السطوات فی سالف الزمان إذا غضبوا علی أحد - ممن كان فی نطاق سطوتهم - فریما أمرُوا بحلق لحیته تنکیلاً به وانتقاماً منه؛ لأنّ اللحیة كانت عندهم من علامات المجد والمرورة والرجولیة، فكانوا یقصدون بهذا العمل إلی تنقیص المجد. والمرورة، وعلیه فالروایات منصرفة عن المقام.»^۱

۲. فرمایش امام مطابق با تصریح اهل لغت نیز می باشد:

المحیط می نویسد:

«و المثلّة و المتلّات و المتلّ: العُوبة و التَّنکیل.»^۲

المحکم و المحیط می نویسد:

«مَثَلٌ بِالرَّجْلِ یَمَثُلُ مَثَلًا وَ مَثَلَةٌ: الْأَخیرةُ عَنِ ابْنِ الْأَعْرَابِیِّ، وَ مَثَلٌ، کِلَاهِمَا: نَكَلٌ بِهِ، وَ هِیَ الْمَثَلَةُ وَ

المُثَلَّة.»^۳

تاج العروس می نویسد:

«وَ مَثَلٌ بِفُلَانٍ مَثَلًا وَ مَثَلَةٌ، بِالضَّمِّ، وَ هَذِهِ عَنِ ابْنِ الْأَعْرَابِیِّ، نَكَلٌ تَنكِيلاً بِقَطْعِ أَطْرَافِهِ وَ التَّشْوِیهِ بِهِ.

وَ مَثَلٌ بِالْقَتِيلِ: جَدَعَ أَنْفَهُ وَ أُذُنَهُ أَوْ مَذَاكِرَهُ أَوْ شَيْئًا مِنْ أَطْرَافِهِ.»^۴

افصاح می نویسد:

«التمثیل: مثل بالرجل یمثل مثلاً و مثله و مثل به: نکل به، و ذلك بجذع انفه او قطع اذنه او غيرها. و

هی المثلة و المثلة.»^۱

۱. تقریرات درس امام خمینی، المسائل المستحدثه، نسخه خطی.

۲. المحیط فی اللغة؛ ج ۱۰، ص: ۱۵۱

۳. المحکم و المحیط الاعظم، ج ۱۰، ص ۱۶۲.

۴. تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج ۱۵، ص: ۶۸۳





همین مطلب را معجم مقاییس اللغة نیز آورده است: «مَثَلٌ به: اذا نَكَلَّ»^۱ قاموس المحيط نیز همین مطلب را دارد.^۲ هم چنین است صحاح: «و مثل به يَمَثُلُ مَثَلًا اي نَكَلَّ»^۳ لسان العرب نیز «مَثَلُهُ» را عقوبت معنی کرده است، و در این ماده «نکال» را اخذ کرده است.^۴ هم چنین است جمهرة اللغة.^۵

البته در مقابل چنین قولی لسان العرب علی‌رغم اینکه در ابتدا تمثیل را به معنای تنکیل آورده است به - چنانکه آوردیم - ولی در ادامه می نویسد «مثلت بالقتیل اذا جَدَعْتَ انفه و اذنه و مذاکیره او شیئاً من اطرافه و الاسم مَثَلُهُ»^۶ این مطلب را در تاج العروس هم مشاهده کردیم. اللهم الا ان يقال وقتی «بالقتیل» کاری صورت می پذیرد حتماً برای تحقیر و مجاز است

۳. چنانکه روشن است در مفهوم تمثیل، تنکیل هم نهفته است. تنکیل ظاهراً علاوه بر اینکه معنای مجازات را در خود دارد، نوعی ارباب و شکنجه را هم ظاهراً در معنای خود نهفته دارد. اما اگر هم به گفته دوم لسان العرب و تاج العروس اعتماد کنیم می توان به راحتی مطمئن شد، که این ادله از صورتی که منفعت یزشکی بر مثله مترتب باشد منصرف است. در این باره ذیل دلیل دوم سخن خواهیم گفت.

ب) دلیل دوم بر حرمت تشریح

تشریح هتک حرمت میّت است و هتک حرمت بر میّت حرام است برای این مطلب به روایاتی تمسک شده است: این روایات برخی انسان را مورد اشاره قرار می دهد و برخی درباره میّت مسلمان است، اما با توجه به اینکه حرمت میّت را (در جایی که به صورت مطلق

۱. الافصاح، ج ۱، ص ۲۵۱.

۲. ج ۵، ص ۲۹۶.

۳. قاموس المحيط، ج ۴، ص ۶۵.

۴. ج ۳، ص ۱۸۱۶.

۵. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۴.

۶. جمهرة اللغة، ج ۱، ص ۴۳۲.

۷. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۵.



سخن می گوید) را مانند حرمت حی بر می شمارد می توان آن روایات را نیز ناظر به مسلمان و کافر
ذمی دانست.

روایات دال بر وجوب احترام میّت

(۱) «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ

أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: قَطَعَ رَأْسَ الْمَيِّتِ أَشَدُّ مِنْ قَطْعِ رَأْسِ الْحَيِّ.»^۱

سند روایت: این روایت صحیح است، چراکه غیر واحد یعنی تعداد زیاد و مرسل به حساب نمی آید.
جمیل بن دراج هم از بزرگان و اصحاب اجماع است.

حضرت امام درباره این روایت می نویسد:

«ووجه أشدیه قطع رأس المیت لعله لكشفه من خسة طبع القاطع ودناءته؛ فإن النفوس الأبية تأبی عن

التلوث بمثل هذا العمل الوضيع.»^۲

(۲) «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع

قَالَ: قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ قَطَعَ رَأْسَ مَيِّتٍ قَالَ حُرْمَةُ الْمَيِّتِ كَحُرْمَةِ الْحَيِّ.»^۳

سند روایت: روایت مرسله است.

برخی از بزرگان درباره دلالت این روایت می نویسند:

«و من المعلوم أنّ من حقوق الحيّ أن لا يتعرّض له في جسده بقطع و لا خرق و لا خدش بل و لا حلق

شعر، و يكون جميع ذلك تحت اختياره، و يكون التجاوز على كلّ منها هتكا لحرمة موجبا للقصاص و

الدية، تكريما له و رعاية لحرمة، فهكذا الأمر بعد وفاته بالنسبة لأصل ثبوت الحقّ و الاحترام له مع

غضّ العين عن حدّ هذه الحرمة.»^۴

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۳۲۸.

۲. تقریرات درس امام خمینی، المسائل المستحدثه، نسخه خطی.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۳۲۸.

۴. کلمات سدیدة فی مسائل جدیدة؛ ص: ۱۲۸



۳) «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي حَدِيثِ وَفَاةِ الْحَسَنِ ع وَ دَفْنِهِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَاتًا مَا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيَاءً.»^۱

سند روایت:

علی بن محمد: علان کلینی (دابی کلینی)

محمد بن حسن طایی: ظاهراً ثقه است چون کلینی از او کثیراً روایت نقل می کند
سهل بن زیاد را سابقاً بحث کردیم و توثیق کردیم.

محمد بن سلیمان دیلمی: نجاشی می نویسد: «ضعیف جداً، لا یعول علیه فی الشیء»^۲

هارون بن جهم: نجاشی او را توثیق کرده است.^۳



۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۳۲۹.

۲. ص ۳۶۵.

۳. ص ۴۳۸.